

ما از کوشش‌های گاه تحسین برانگیز خاورشناسان از صد - صد و پنجاه سال پیش تاکنون آگاهیم. حتی در دوران‌های کهن‌تر خدمات ایشان برای آینده پژوهش‌های شرقی بسیار راه گشا بوده است. در آغاز سده ۱۷ میلادی آندره دو رویه (André du Ryer) ترجمه کامل و نسبتاً درست قرآن کریم را به زبان فرانسوی عرضه کرد؛ آنکتیل دو پرون (Anquetil Duperon) در سال ۱۷۷۱ میلادی کتاب اوستا را به فرانسه برگرداند؛ آنتوان (A. Galland) در آغاز سده ۱۸ میلادی مجموعه زیبایی از هزار و یک شب فراهم آورد و به زبان فرانسه ترجمه کرد و برای نخستین بار این داستان‌های شگفت را به جهانیان شناساند. از این گذشته، ما با نام و آثار ده‌ها بزرگ‌مرد پژوهنده و مترجم چون نولدکه، دوزی، دوساسی، بلاشر و دیگران آشنایم و پیوسته از آثارشان بهره برده‌ایم.

در میان این توده عظیم آثار، گاه ملاحظه می‌کنیم که نویسندگان یا مترجم خاورشناسی، دچار لغزش‌های هولناکی می‌گردند که در روند پژوهش‌های دیگر، تأثیر دیرپا و ناخوشایندی می‌گذارد. مثلاً کتاب سخت مشهور مصائب حلاج تألیف لوئی ماسینیون، گاه دچار کجروی‌ها و سردرگمی‌های باورنکردنی شده است که از چشم دانشمندان ما در ایران پنهان نمانده است. اینک، از چندین سال پیش تا کنون، مترجمی پیدا شده است که در رسانه‌ها، به خصوص رسانه‌های الکترونیکی، از او به عنوان مترجمی بزرگ و دانشمندی سخت‌کوش نام برده‌اند. این مترجم پرکار، رنه خوام (René Khawam) نام دارد که در سال ۱۹۱۷ از خانواده‌ای مسیحی در حلب زاده شد. وی در کشاکش جنگ جهانی دوم، همراه خانواده به فرانسه کوچید و همان‌جا زبان فرانسه خود را تکمیل کرد و به مراحل عالی رسانید. او سرانجام، در سال ۲۰۰۴ درگذشت.

این مترجم مرحوم، هر چه بیشتر در زبان فرانسه تبحر می‌یافت، گوئی زبان مادری خود را بیشتر به دست فراموشی می‌سپرد، چندان که حتی در آخرین ترجمه‌هایش که با نوعی هیاهو در فرانسه منتشر می‌شد، از فهم ساده‌ترین عبارات عاجز می‌ماند. در برخی از زندگی‌نامه‌ها یا نقدهایی که بر آثار او نگاشته شده، خواسته‌اند که کار او را به نوعی بازسازی روایت‌های عربی برای جامعه فرانسه زبان بدانند. اما این ادعا به کلی بی پایه است زیرا او پیوسته متن اصلی را چنان دگرگون می‌کند که دیگر هیچ اثری از زیبایی نخستین آن باقی نمی‌گذارد؛ قطعاتی را که اندکی پیچیده‌اند، چنان بازسازی می‌کند که در آنها، تنها خیال‌پردازی‌های تکلف‌آمیز او جلوه‌گر می‌ماند. بی اطلاعی او از فرهنگ عربی از همه شگفت‌تر است. چگونه می‌توان ده‌ها کتاب عربی را ترجمه کرد و عبدالحمید کاتب را شناخت و نام را به «برده خداوند سبحان» ترجمه کرد؟ چگونه می‌توان اشعار یک شاعر شیعی مذهب را ترجمه کرد و لقب‌های «وصی» و «بتول» را به اندرزگو (یا چیزی شبیه آن) و «دوشیزه» برگرداند؟



**ترجمه‌های یک
خاورشناس بزرگ،
رنه خوام**

آذرنش آذرنوش

یک سال پس از مرگش (۱۹۹۶) در آلمان منتشر شد.

من پیش از آنکه به مقایسه و نقد متن‌های عربی و فرانسه بپردازم، به چندین اثر دیگر از آثار خوام مراجعه کردم و دیدم که همه آن گراف‌گوئی‌ها و کج‌روی‌هایی که در این کتاب دیده می‌شود، در همه آثار دیگر او نیز موجود است.

من بیشتر، از عربی‌شناسان متعدد و زبردست فرانسوی در شگفتم که طی این سالیان دراز اجازه داده‌اند که چنین ترجمه‌هایی به چاپ برسند؛ البته بعید نیست که نقدهایی بر کار خوام نوشته شده باشد که من از آنها آگاه نیستم.

در کار مقایسه میان دو متن عربی و فرانسه، از سی صفحه اول متن عربی کتاب پیش‌تر نرفته‌ام زیرا همین مقدار هم برای نشان دادن عمق فاجعه کافی به نظر می‌آید.

متن فرانسه، شماره ۱

Nous trouvons aussi écrit-il, que l'homme habile parmi ceux qui ont le talent de raconter des histoires a tout avantage, par exemple, à nous faire entendre les termes et expressions propres au parler des gens du Yémen s'il vient à les citer: seule façon de ne point tromper son auditoire sur la marchandise. Certes son histoire s'adresse, sans qu'il soit

من دورادور از شیوه کار این دانشمند آگاه بودم و کتاب‌های او را، که کاملاً در حوزه مطالعات من قرار دارند، هیچ‌گاه مورد استفاده قرار ندادم تا آنکه وی کتاب حکایه ابی القاسم البغدادی را با عنوان زیر ترجمه و منتشر کرد: «۲۴ ساعت از زندگی یک مرد گول»، پاریس، انتشارات فبوس، ۱۹۹۸.

زمانی که من مقاله «ابومطهر ازدی» را در ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ برای دائرةالمعارف بزرگ اسلامی می‌نگاشتم و ماجراهای ابوالقاسم بغدادی را در آن شرح می‌دادم، از تنها چاپ کتاب که متر در سال ۱۹۰۲ در

هایدلبرگ منتشر کرده بود استفاده می‌کردم، زیرا هنوز نه چاپ عبود شالچی (با عنوان الحکایة البغدادیة، کلن آلمان، ۱۹۹۷) منتشر شده بود و نه رنه خوام به ترجمه کتاب دست زده بود. من پس از مقاله دائرةالمعارف، مقاله مفصل دیگری، به نام «نمایشنامه در یک پرده...» در مجله نشر دانش (سال ۱۳۷۳، شماره مسلسل ۸۲) منتشر کردم.

از آنجا که این روایت در سراسر ادبیات عرب بی مانند است و من نخستین کسی بودم که آن را به هم‌وطنان خود می‌شناساندم، انگار به گونه‌ای به آن متعهد شده بودم و پاسداری از آن را مسئولیتی برای خویشتم می‌پنداشتم. از این رو، هنگامی که ترجمه خوام را در پاریس خریداری کرده به خواندنش پرداختم، به‌راستی برآشفته شدم.

یاوه‌گوئی و مردم‌فریبی حتی در صفحه عنوان کتاب نمایان است، زیرا در آن صفحه، زیر عنوان می‌نویسد: «چاپ تحقیقی کتاب بر اساس چند نسخه اصیل و ترجمه از عربی به فرانسه». حال آنکه از این کتاب جز یک نسخه که متر چاپ کرده، هیچ نسخه‌ای در جهان موجود نیست.

وی در مقدمه کتاب به گرافه‌گوئی‌های خود ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «این کتاب هرگز به زبان عربی نشر نیافته (البته مراد ما شکل چاپی آن است) و به احتمال زیاد به این زودی‌ها هم چاپ نخواهد شد». وی چند سطر پایین‌تر می‌نویسد: «ما به شیوه خود نخست متن خطی را به گونه‌ای تحقیقی آماده کرده و کار خود را بر اساس تنها نسخه‌ای که در جهان یافته شده است استوار ساختیم». مترجم محترم در چند صفحه بعد (ص ۱۳)، آبروی خود را می‌برد و اعتراف می‌کند که آدم متر نخستین کسی است «هنگام ترجمه مخاطره آمیز بخش‌هایی از کتاب، آن نسخه را مطالعه کرده» (در حاشیه کتاب سال انتشار چاپ متر ذکر شده است). جالب آنکه یک سال پیش از این ترجمه، مرحوم عبود شالچی همین نسخه یگانه را آماده چاپ کرده بود که حدود

شخص خویشتن را در وجود روایتگر
باز می‌شناسد.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن
شماره ۱) ص ۴۳، سطر ۵ به بعد:

گاه در میان مردمان، تقلیدگری را
می‌بینیم که می‌تواند واژه‌های مردم یمن
را [با شیوه تلفظ] و مخارج حروف آنان
تقلید کند و هیچ لحنی را فرو نگذارد.

همچنین می‌تواند لهجه‌های مغربی و
خراسانی و سندی و اهوازی و زنگی را
عیناً تقلید کند چندان که گوئی لحنش
از لحن خود آن اقوام بهتر است.
هنگامی که او ادای مرد لکنت داری را که

پیوسته حرف «ف» در گفتارش
پدید می‌آید، در می‌آورد،
می‌پنداری که نکته‌های همه
لکنت‌دارهای جهان را یکجا
در زبان خویش گرد آورده
است. یا هنگامی که ناینیان
را تقلید می‌کند، شکل‌هایی

در چهره و چشمان و
اندام‌های خود پدید می‌آورد که هیچ
ناینانی از میان هزار ناینیا - نمی‌تواند
همه را در رفتار خود جمع آورد، چنان‌که
پنداری این تقلیدگر همه حالاتی را که در
کوران پراکنده است، در وجود یک ناینیا
- یکجا - گرد آورده است و همه نکته‌های
جذاب در حکایات کوران را در یک ناینیا
نهاده است.

مسئله مترجم: فرهنگ عربی اگر
چه از فلسفه یونانی سخت بهره‌مند شد
و گنجینه‌ای سخت شکوه‌مند برای خود
فراهم آورد، در عوض به شعر و ادب و
هنر و به‌خصوص تئاتر یونانی هیچ روی
خوش نشان نداد و آن چنان‌که از آثار

besoin d'en rien changer, à l'auditeur du Maghreb, à celui
du Khourasâne, à celui de l'Ahwâz, à celui du Sind ou
du Zandj, mais elle leur procurera d'autant plus de plaisir
qu'ils auront le sentiment de la voir puisée dans le milieu
même qu'évoque le conteur. Il suffit de peu: qu'il intercale
un " f ", au milieu de ses mots et tous ceux qui de par
le monde ont un cheveu sur la langue reconnaîtront leurs
frères.

متن عربی، شماره ۱

کما قال، فی فصل من کلامه: و انا مع هذا، نجد الحاکية من الناس،
یحکی ألفاظ سكان الیمن، مع مخارج کلامهم، لا یغادر من ذلك شیئاً. كذلك
تكون حکایته للمغربي و الخراساني، و الأهوازي، و السندی، و الزنجي، نعم،
حتى تجده كأنه أطبع منهم، فأما إذا حکى کلام الفأفاء، فکأنه قد جمع کل

شاعر عرب گاه مرکب خود را چنان تند می‌راند
که حیوان، در اثر آن سخن لاغر و ناتوان
می‌گردد. این کار را ادیبان عرب اصطلاحاً
«انضاء الراحلة» می‌خوانند. مترجم محترم
پنداشته است که اسب تیز تک شاعر در اثر پهن
انداختن لاغر شده است.

طرفة فی کلام کل
فأفاء فی الأرض،
فی لسان واحد، کما
أنک تجده یحاکي
الأعمى، بصورة
ینشئها بوجهه و
أعضائه، لا تکاد
تجد من ألف أعمى

واحداً یجمع ذلك کله، فکأن هذا حاکي، قد جمع ما هو مفترق فیهم، و
حصر جمیع طرف حکایات العمیان، فی أعمى واحد،

فرانسه به فارسی (متن شماره ۱)، ص ۲۰:

گاه برای یک مرد زبردست از میان کسانی که از هنر روایت داستان و
تاریخ بهره‌مندند، بهتر آن است که مثلاً مصطلحات و عبارات لهجه یمن را
برای ما نقل کند (اگر می‌خواهد چنین نقلی کند)، زیرا این تنها راهی است
که به وسیله آن می‌تواند کالائی مرغوب به شنوندگان خود عرضه کند. تردید
نیست که مرد مقلد، بی آنکه لازم باشد چیزی را در کلام تغییر دهد، می‌تواند
مردم مغرب و خراسان و اهواز و سند و زنگ را مخاطب قرار دهد. اما این
حکایت به‌خصوص از آن جهت در دلشان شور و نشاط بر می‌انگیزد که
احساس می‌کنند که حکایت درست از همان محیطی که منظور روایت‌گر
است استخراج شده است.

کار چندان دشوار نیست؛ کافی است که وی، حرف «ف» را در درون
کلمات بیفزاید. آنگاه در سراسر جهان هر کسی لکنتی در زبان دارد،

le ton que l'on met à la conter, son charme dans la brièveté de son développement, sa chaleur dans la perfection de son rythme».

متن عربی، شماره ۲

فمن نشط لسماعها، و لم يعد تطويل فصولها و فضولها كلفة على قلبه، ولا لحناً يرد فيها من عباراتهم، قصور معرفة يعبرني فيها، لاسيما مع انتهائه منها إلى الحكاية البدوية الأدبية، التي أردفتها بها، و تبع قول أحد البلغاء: ملح النادرة في لحنها، و حلاوتها في قصر متنها، و حرارتها حسن منقطعها، تكلفت له من البسط جهده المتعب على،

متن فرانسه، شماره ۲

A celui qui est disposé à m'écouter, qui ne comptera pas la longueur des parties de l'ouvrage, qui ne tiendra pas les ornements dont je l'ai paré pour une surcharge imposée à son esprit ni pour un subterfuge destiné

à marquer la pauvre connaissance que j'aurais du langage de mes acteurs, de quoi il serait fondé à me faire reproche, à celui-là je fais cette promesse: qu'il connaîtra en se confiant à mes soins la plus amiable détente que l'on puisse rêver, et même quelques bénéfices de plus. Mais je souhaite par-dessus tout qu'il tire son plaisir de l'épisode d'inspiration bédouine que j'ai placé à la fin, où j'ai cherché à suivre l'avis de certain rhétoricien: « La saveur de l'anecdote rare est toute dans

چگونه می‌توان ده‌ها کتاب عربی را ترجمه کرد و عبد الحمید کاتب را شناخت و نام را به «برده خداوند سجان» ترجمه کرد؟

ترجمه متن فرانسه به فارسی (متن شماره ۲)، ص ۲۱، سطر ۲۶ به بعد:
من اینک به کسی که تمایل دارد به داستان من گوش دهد و در پی شمارش بخش‌های طولانی حکایت برنمی‌آید و آرایه‌هایی را که من در سخن خود آورده‌ام باری اضافی بر جان خود و یا حيله‌ای برای جلوه‌گر ساختن اندک اصطلاحاتی که از گفتارهای بازیگران حکایت نقل می‌کنم، نمی‌شمارد و به سبب آن مرا به حق سرزنش نمی‌کند، صادقانه قول می‌دهم که اگر وی به من اعتماد ورزد، به شیرین‌ترین آرامشی که می‌توان آرزو داشت، دست خواهد یافت.

اما من، علاوه بر همه اینها، آرزو مندم که مخاطب، از آن بخشی که من با الهامات بدوی نگاشته و در پایان کتاب نهاده‌ام بیشتر بهره‌مند شود. در این بخش کوشیده‌ام از نظر یکی از بلاغیون بهره جویم که گفته: همه شیرینی یک حکایت نادر در آن لحنی است که روایتگر در داستان می‌نهد؛ جذابیت آن در آن اختصاری است که راوی در نقل رعایت می‌کند؛ گرمی‌اش در آن وزن و ایقاعی است که به سخن می‌بخشد.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن شماره ۲) ص ۴۴، سطر ۶ به بعد:
... پس برای آن کس که به شنیدن داستان میل می‌کند و درازی و فزونی در بخش‌های آن را باری بر جان خود نمی‌انگارد و لغزش‌های نحوی را که در عبارات آن آمده زائیده کم‌دانشی و موجب نکوهش من نمی‌داند - بخصوص در الحکایة البغدادیة الادبیة که من در پایان کتاب نهاده‌ام - و خلاصه برای آن کس که از سخن یکی از سخنوران پیروی کرده و معتقد است که «نمک نادره در لغزش‌های نحوی آن، شیرینی‌اش در کوتاهی عبارات و گرمی‌اش در خاتمه نیک بخشیدن به آن است»، آری، برای این کس خود را ملزم دانستم که در گسترش حکایت سخت بکوشم و از تحمل هیچ رنجی دریغ نورزم.

مسئله مترجم: دو موضوع موجب شده که مترجم دچار آشفته‌گوئی و سردرگمی گردد. نخست کلمه «لحن» است که در اینجا و بسیار جای‌های دیگر، به معنی خطای نحوی در گفتار و نوشتار است. اما مترجم فرانسوی آن را در معنی آهنگ صدای انسان پنداشته و ناچار ترجمه‌هائی سراسر نامربوط از همه متن به دست داده است.

موضوع دوم آن است که مؤلف کتاب، به یک رساله با عنوان الحکایة البدویة الادبیة اشاره می‌کند که می‌خواسته در پایان کتاب بیافزاید. اما مترجم همه آن عنوان را بخشی از متن گفتار پنداشته و ترجمه‌ای نامفهوم عرضه کرده است.

متن فرانسه، شماره ۳

Voyez ce vieux de piètre contenance, traînant sa charge d'erreur et de sottise sur quoi mon fier coursier débourse son crottin.

متن عربی، شماره ۳

شیخاً زریاً زیفاً إلیه فی السخف تنضی کوم المطایا

ترجمه متن فرانسه به فارسی (متن شماره ۳)، ص ۲۷:

این پیرمرد زولیده‌حال را بنگرید که بار خطاها و حماقت‌های خود را به دوش می‌کشد. اسب تیزتک من پهن خود را روی او تخلیه می‌کند.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن شماره ۳)، ص ۵۲، سطر ۷:

این پیر نکوهیده دروغین که کاروان‌ها برای شنیدن هرزه‌درائی‌های او، راه‌های دور و درازی را به سوی وی درمی‌نوردند [و اشتراک خود را بدین سان لاغر می‌کنند].

مسئله مترجم: شاعر عرب گاه برای دیدن ممدوح و یا معشوق خود، راهی بس دراز می‌پیماید و برای آنکه زودتر برسد، مرکب خود را چنان تند می‌راند که حیوان، در اثر آن سخت لاغر و ناتوان می‌گردد. این کار را ادیبان عرب اصطلاحاً «انضاء الراحلة» می‌خوانند. مترجم محترم پنداشته است که اسب تیزتک شاعر در اثر پهن انداختن لاغر شده است.

متن فرانسه، شماره ۴

Je m'affranchis de celui qui en son esprit agite le projet de trahir le règne de l'homme appelé à recevoir l'héritage promis à l'issue de la guerre de justice!

متن عربی، شماره ۴

أنا أبرام کل من أضر الغد
ر بعهد الوصی یوم الغدیر

ترجمه متن فرانسه به فارسی (متن شماره ۴، ص ۳۰):

من از آن کس که در خاطر خود توطئه خیانت می‌چیند تا مردی را که - به دنبال جنگ عدالت خواهانه - می‌بایست از میراث معهود بهره‌مند گردد، از حق خود باز دارد، برائت می‌جویم.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن شماره ۴، ص ۵۴، سطر ۸):

من از آن کس که در حق عهد «وصی» در روز غدیر خم اندیشه خائنه در سر می‌پرورد، برائت می‌جویم.

مسئله مترجم: کلمه غدیر که در فرهنگ ما نام خاص برای یک چشمه آب شده، در ذهن مترجم چیزی جز غدیر و زید و خیانت کردن معنی نداده است. از طرف دیگر وی نه معنی وصی را فهمیده و نه رابطه آن را با حضرت امام علی (ع).

متن فرانسه، شماره ۵

Je suis le défenseur de l'intrépide assailant qui s'est illustré à Hounayn, à l'heure où les daims prononçaient la sentence d'immolation!

متن عربی، شماره ۵

أنا مولی الکزار یوم حنین
والطبی قد تحکمت فی النحر

ترجمه متن فرانسه به فارسی (متن شماره ۵ و ۶):
شماره ۵، ص ۳۱:

من مولای آن مرد جنگاورم که
در جنگ حنین درخشید. در آن روز
گوزنها فرمان جنگ صادر می کردند.

ترجمه متن فرانسه به فارسی (متن های شماره ۶ و ۷):
کاتبی است که پاها را روی گردن کسی پاک می کند که جز در
اندیشه پرستش خداوند سبحان یکتا نیست.
ای دبیری که خدمتگزارت در پوست یک خدمتگزار خداوند سبحان
گنجیده است.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن
شماره ۵، ص ۵۵، سطر ۷):

من مولای آن مرد جنگاور روز
حنین ام. در آن روز، لبه تیز شمشیرها
در حق گلوگاه دشمنان حکم می راندند.

ترجمه متن عربی به فارسی (متن شماره های ۶ و ۷): ص ۵۸، سطر ۷؛ ص
۶۲، سطر ۷:

کاتبی است که با کفش به پشت گردن عبدالحمید می گوید.
ای دبیری که عبدالحمید کاتب بی گمان برده توست.

مسئله مترجم: کلمه ظبی در زبان
عربی به معنی آهوست. از طرف دیگر،
واژه ظبه به معنی لبه تیز شمشیر، گاه به
صورت ظبی جمع بسته می شود و همین
کلمه اخیر است که در متن عربی آمده
است. مترجم آن را همان کلمه نخست
به معنی آهو پنداشته و ترجمه ای بی
معنی به دست داده است.

مسئله مترجم: مترجم بینوا که اصلاً عبدالحمید، کاتب دربار امویان
را نمی شناخته، نام او را به بنده خدا ترجمه کرده و آبروی همه مترجمان را
برده است.

متن فرانسه، شماره ۶ و ۷

Un secrétaire qui s'essuie
les pieds sur la nuque de ce-
lui qui ne songe qu' à servir le
Dieu seul digne d' éloges.

Ô secrétaire dont le domese
tique habite d' évidence la peau
d' un serviteur de Dieu digne
d' éloges

متن عربی، شماره ۶ و ۷

کاتب یصفع بالنع
ل قفا عبد الحمید

یا کاتباً عبده الذی لا
نشکّ فیہ عبد الحمید